

## تأملی کوتاه بر آن چه گذشت

و- آکوچکیان

سیر حوادث سیاسی ایران، به خصوص پس از انتخابات ۲۲ خرداد ماه، چنان سریع بود که همه نیروهای اپوزیسیون را دچار بهت و سردرگمی کرد. جنبش چپ ایران هم از این قاعده مستثنی نبود؛ هر چند شاید به کار بردن لفظ "جنبش" برای نیروهای چپ ایران، آن هم در مقطع کنونی، اندکی اغراق آمیز به نظر برسد.

متأسفانه روند شتابزده و غیرقابل پیش بینی رویدادهای پس از انتخابات- که شاید بتوان گفت خصلت ذاتی چنین خیزش‌هایی است- مجال نداد تا بتوانیم فارغ از هیاهویی که به راه افتاده است به شکلی منسجم تر، دقیق تر و با دوری از روش‌های رومانتیک به ارزیابی ماهیت جنبش بپردازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که "هم اکنون ما در کجای این جنبش ایستاده ایم" و "چه می‌توانیم بکنیم؟"

نوع ارزیابی ما از جنبش‌های اعتراضی اخیر، شکل موضع‌گیری و سطح و کیفیت دخالت‌گری ما را مشخص می‌کند. پس اهمیت چنین ارزیابی‌ای، به قدری بدیهی است که گویا هیچ‌کس منکر آن نمی‌شود. تا به این جا مشکلی نیست؛ اما آن چه که این ارزیابی را دشوار می‌کند، قرار گرفتن در شرایطی است که اصولاً مرزبندی کاملاً مشخصی بین نیروهای سازنده حوادث کنونی وجود ندارد و به همین جهت، ما با تناقضاتی رو به رو هستیم که می‌بایستی آن‌ها را درک و حل کنیم. وقایع اخیر البته درس‌های به‌غایت مهمی هم برای چپ داشت و در حقیقت آزمونی بود که نه تنها چهره حقیقی بسیاری از حضرات آکادمیسین و جریان‌ات به اصطلاح مارکسیست را- که پیش از این تحلیل‌های آب‌نکشیده و آن‌چنانی به خوردمان می‌دادند- نشان داد، بلکه نشان داد که بدون درک درست و عمیق از مبانی مارکسیسم و تکرار شکلک‌وار و کلیشه‌ای برخی کلیات، چگونه در برخورد با رویدادهایی نظیر ایران می‌توان به ارتجاعی‌ترین موضع‌گیری‌ها سقوط کرد. (یک نمونه‌اش را می‌توانید در شخص دکتر مرتضی محیط ملاحظه فرمایید [i]) همه این وقایع به چپ‌های مبلغ شرکت در انتخابات (به بهانه باز شدن فضا برای کار سیاسی علنی، خطر جنگ و غیره) هم نشان داد بدون تشکل و انسجام در صفوف چپ نه در شرایط "باز" می‌توان کاری انجام داد و نه در شرایط "خفقان". این دسته از چپ‌هایی که تا دیروز برای شرکت در انتخابات یقه چاک می‌کردند و دستار می‌دریدند، اکنون بیابند و بگویند "چه کنیم؟" بیابند و توضیح دهند برنامه‌شان چه بوده است؟ در نقطه مقابل، آن‌هایی قرار داشتند که تحریم را با "خانه نشینی" و "انفعال" اشتباه می‌گرفتند و باز هم از عنصر برنامه‌ریزی و تشکل غافل بودند. هدف از یادآوری این موضوعات، به هیچ وجه "ذکر مصیبت" به شیوه ملایان یا "تشکیل محکمه" نیست. هدف این است که مفهوم فراموش‌شده "انتقاد و انتقاد از خود" را دوباره بکار بندیم.

به هر حال، بررسی مسائل فوق از وقت و توان من هم فراتر است و نیاز به کاری جمعی دارد. در این جا فقط می‌خواهم مختصراً به چند انحراف در تحلیل جنبش‌های اعتراضی جاری و متعاقب آن انحراف در نوع موضع‌گیری و دخالت‌گری اشاره کنم که هم چنان در این جا و آن جا به کرات می‌شنویم و یا می‌خوانیم:

در شرایط فعلی، پیش کشیدن مسأله "صحت یا عدم صحت انتخابات" و تمرکز بیش از اندازه روی آن، دیگر راهگشا نیست و دردی را دوا نمی‌کند؛ یعنی اصولاً بی‌ربط است. به جای این که وقت محدود خود را صرف سر و کله زدن با نظرسنجی پیش از انتخابات کن بکن و پتریک دورتی [ii] یا گزارش "چتم هاوس" [iii] یا توضیحات رژیم [iv] کنیم باید به این موضوع از این زاویه نگاه کنیم که در مملکت ما اصولاً روی هیچ چیز، من جمله انتخابات، نظارتی دموکراتیک وجود نداشته و ندارد. هنگامی که شورای ۱۲ نفره نگهبان، پشت درهای بسته می‌نشیند و بعد از چندی با ارائه آمار و ارقام "در دسترس خود" و بازشماری نمادین فلان درصد از صندوق‌های رأی صحبت از "درستی" انتخابات می‌کند، ما چه می‌توانیم بگوییم؟ پس فرض تقلب در انتخابات ایران، فرضی معقول و همیشگی است (به واقع، حکم آکسیوم یا اصول بدیهی برای مسائل هندسه را دارد). به هر رو، از صندوق‌های رأی، پدیده احمدی نژاد بیرون آمد یا آورده شد (این را هم بگویم و بگویم که به نظر من لفظ "دولت کودتا" چندان دقیق نیست؛ به شخصه ترجیح می‌دهم نام آن را دولت بناپارتی بگذارم). موسوی خود را به آب و آتش زد و به هزار و یک ادله برای اثبات تقلب چنگ زد، ولی فراموش کرده بود که با توجه به قوانین انتخاباتی رژیم زنگار گرفته مورد قبولش، هیچ یک از این استدلال‌ات منجر به "ابطال" انتخابات نمی‌شود. [v] بدین ترتیب اعتراضات طرفداران موسوی، آغاز و به موازات آن جناب موسوی به طور ناخواسته و تصادفی به "رهبر" معترضین تبدیل شد؛ کما این که بارها به طور ضمنی یا صریح به این موضوع اشاره کرده است. [vi] اما با گذشت زمان،

صورت مسأله دیگر تغییر کرد؛ با شروع و ادامه کشتار و سرکوب و پایمال کردن ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک، نیروهای دیگری هم به صحنه آمدند و صف بندی ها تا حدودی، نسبت به گذشته، آشکارتر شد. اما دیدیم که چگونه این اصلاح طلبان پوشالی- که دقیقاً از مردم تنها به عنوان "اهرمی" جهت اعمال فشار به دولت استفاده می کردند و هم چون انگل به این میزبان چسبیده بودند- از جنبش عقب ماندند و در حساس ترین لحظات، مردم را به خانه نشینی و سردادن شعارهای بی محتوا روی بام خانه هاشان تشویق می کردند. در واقع، در تمامی این مدت شاهد سازش از بالا بودیم، و این موضوعی بود که از پیش انتظارش را داشتیم. طنز ماجرا در این جاست که همین حضرات از یک سو مشروعیت دولت و مجریان قانون را زیر سؤال می بردند و از سوی دیگر مردم را به تمکین از قانون فرا می خواندند.

اما در همین جا باید کمی مکث کرد: آیا اعتراضات اخیر "صرفاً" در نتیجه "تقلب انتخاباتی" شکل گرفته است؟ پاسخ بنده منفی است. ارسطو، در کتاب "متافیزیک" خود، بحث مفصلی دارد در مورد ماهیت ضرورت و تضاد؛ در همان جا مثال های زیادی می زند از این که چگونه گفتن یک یا چند کلمه به ظاهر ناچیز، می تواند به جنگی تمام عیار تبدیل می شود؛ اما یک چنین برداشتی، تماماً نادرست است. علت حقیقی نزاع بین طرفین را نه در آن چند عبارت ظاهراً ناقابل، بلکه در تلمبار شدن انبوهی از اختلافات، کینه ها و عقده هایی باید دید که در طول زمان و بنابه دلایل متفاوت شکل گرفته است. درست آن جایی که اختلافات به مرحله انفجار خود می رسد، حتی یک عبارت ناقابل هم حکم کبریت برای انبار باروت را پیدا می کند؛ فی المثل، همین موضوع را می توانید در جنگ جهانی اول مشاهده کنید: تضادهای غیر قابل حل نیروهای امپریالیستی بریتانیا، فرانسه، آلمان، امپراطوری اتریش-مجارستان و روسیه، با کوچکترین جرقه ای در منطقه بالکان مانند "حادثه" قتل ولیعهد اتریش-مجارستان در سارایوو به دست یک صرب (اوت ۱۹۱۴)، خود را بیش از پیش عریان می سازد و در نهایت، شعله ور می گردد. در این جا هم، "حادثه" مذکور و بسیاری از رویدادهای دیگر که حتی پیش از آن رخ داد، نه "علت" (یا علل) که صرفاً "بهانه" ای برای شروع جنگ بود. [vii] همه این ها را گفتم تا به این نکته برسم که برای تحلیل درست، می باستی ریشه حوادث کنونی را در سی سال گذشته جستجو کرد. محدود نمودن ریشه های اعتراضات اخیر به صرفاً "تقلب انتخاباتی"، می تواند به شدت گمراه کننده باشد. ضمناً نباید فراموش کنیم که خیزش مردمی، نه پدیده ای ایستا، بلکه پدیده ای پویا و زنده است و با گذشت زمان از نظر کمیت، کیفیت و آگاهی خود تغییر می کند؛ نگاه به سیر تظاهرات از ۲۵ خرداد ماه به این سو مؤید این موضوع است.

مسأله دیگر در این میان اما، رویکرد امپریالیسم نسبت به رخدادهایی است که هم اکنون در مملکتان می گذرد: اوپاما در همان ابتدای روی کار آمدن احمدی نژاد، به صراحت اعلام کرد که حاضر به مذاکره است؛ رسانه های بورژوازی غیر وطنی ما هم این موضوع را با خطر هسته ای شدن ایران و نیاز به مذاکره توجیه می کردند. اما با آغاز و ادامه اعتراضات، ظاهراً ورق برگشت (نه به این معنا که گویا دولت ایالات متحده دیگر حاضر به مذاکره نیست، بلکه این بار می خواهد از موضع بالاتر بر سر میز مذاکره بنشیند)؛ خبرگزاری بی بی سی (انگلیسی)، عکسی از طرفداران احمدی نژاد را با عنوان "حامیان میرحسین موسوی" جا زد [viii] (چنین کاری را درست در وقایع تبت هم شاهد بودیم؛ هنگامی که خبرگزاری های فاکس نیوز، واشنگتن پست، سی ان ان و... فی المثل تصاویر درگیری پلیس نیپال با بودائیان کاتماندو را زیر عنوان درگیری پلیس چین و بودائیان در تبت جا زدند [ix])؛ به گفته شهرام همایون، چند هزار "خودکار دوربین دار" در ایران پخش شد [x] (که ما را به یاد پخش اسپری رنگی بین فعالین دانشجویی مخالف میلو سوویچ برای گرافیتی یا شعار نویسی روی دیوار در صربستان می اندازد [xi]) در توئیتر پیغام های جعلی زیادی به شکل کاملاً سازماندهی شده منتشر شد [xii]. آژانس ایالات متحده برای توسعه بین المللی (USAID)، بیست میلیون دلار برای "ارتقای دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون در ایران" (!) تصویب نمود [xiii]، از فلان مرکز مد در ایتالیا گرفته [xiv] تا بهمان هنرمند "متعهد" سابقاً غیر سیاسی در لس آنجلس یک باره برای دفاع از دموکراسی وارد صحنه شدند [xv]، مهره های سوخته ای نظیر گنجی، سازگارا، ابراهیم نبوی، مخلیباف و میلانی و غیره هم زیرکانه نمادهای سبز را به کل مخالفین و معترضین جمهوری اسلامی تعمیم دادند [xvi]، برای محل و نوع اعتراضات نسخه صادر می فرمودند، صراحتاً از باند رفسنجانی-موسوی دفاع می کردند و به گونه ای تهوع آور خود را به مثابه نمایندگان مردم ایران مطرح می نمودند و الی آخر؛ همه این موارد را بگذارید در کنار این موضوع که معلمین، پرستاران و به طور کلی اقشار زحمتکش و طبقه کارگر حضور محسوسی در این جریانها اخیر نداشتند. [xvii] تمامی این مسائل موجب شد که برخی از چپ ها، من جمله آقای جیمز پتراس، کل اعتراضات اخیر را دست راستی و به عنوان خط امپریالیسم درک کنند و عملاً آب به آسیاب جمهوری اسلامی بریزند. (فقط کافایت به مطلب "آمریکا و پروژه آشوب در ایران" به نقل از "فارن پالیسی" در روزنامه ایران مورخ ۲۱ تیر ماه ۸۸ نگاه کنید [xviii]) نکته ای که این طیف چپ فراموش می کند این است که ارزیابی یک مورد (اعم از جنبش، دولت و یا هر چیز دیگر) تنها با توجه به رویکرد امپریالیسم به شدت گمراه کننده است. چه در دوران جنگ سرد هم یاهه گویی های زیادی از سوی ایالات

متحدہ علیہ شوروی تکرار می شد، اما آیا به صرف آن لاطانات، می توان ساختار شوروی و کشورهای اروپای شرقی (سوسیالیسم واقعاً موجود) را دموکراتیک دانست؟

پس توجّه به یک سو (یعنی امپریالیسم) بدون دیدن خود حاکمیت جمهوری اسلامی هم می تواند ما را به بیراهه بکشد. مانو، در جزوه "درباره تضاد" خود می نویسد: "یکجانبه گری به معنی ندیدن همه جوانب یک مسأله است. مثلاً چین را دیدن، ولی ژاپن را از نظر دور داشتن؛ فقط حزب کمونیست را دیدن، ولی گومیندان را از نظر دور داشتن؛ فقط پرولتاریا را دیدن، ولی بورژوازی را از نظر دور داشتن [...] فقط جزء را دیدن، ولی کل را از نظر دور داشتن" [xix] این فرمول بندی، در این جا نیز صادق است: نمی توان امپریالیسم را دید، اما طبیعت ارتجاعی جمهوری اسلامی را ندید.

طبیعی است که اگر حرکت های اخیر سمت و سوی ضد سرمایه داری- ضد امپریالیستی داشت، ما با همان سکوت معناداری مواجه می شدیم که در حال حاضر ایالات متحده در قبال کودتای نظامی در هندوراس اختیار کرده است؛ شکی نیست که ایالات متحده برای اجرای طرح بلند مدت "خاورمیانه بزرگ" قصد استفاده از اعتراضات اخیر را دارد (چه بسا حتی پیش از روی کار آمدن اوباما، مؤسسه "Bipartisan Policy Center" در گزارش خود با عنوان "سیاست ایالات متحده در قبال پیشرفت هسته ای ایران" به استفاده از اعتراضات دانشجویی و "کارگری" هم برای پروژه بی ثبات سازی اشاره می کند [xx]). اما بسیار تفاوت هست بین این که بگوئیم اعتراضات را فی المثل واشنگتن سازماندهی کرده است یا این که واشنگتن قصد استفاده از آن را دارد. به قول آلن وودز "این واقعیت که امپریالیسم آمریکا برنامه تغییر رژیم در تهران را دارد، به این معنا نیست که آن طور که پتراس و بعضی «چپها» دیگر ادعا می کنند، جنبش تحت کنترل یا مخلوق سازمان سیا است. ذره ای شک نیست که آمریکا مخفیانه تلاش می کند بر تغییر رژیم در ایران اثر بگذارد و سه دهه است که مشغول این کار است" [xxi]

درست در قطب مخالف چنین دیدگاهی (یعنی نفی مطلق جنبش به بهانه حمایت امپریالیسم یا عدم حضور طبقه کارگر)، شاهدیم که چگونه برخی از به اصطلاح روشنفکران چپ، "گوسفندوار" (با کمال پوزش) به دنبال معترضین راه افتاده اند.

به علاوه، این را هم نباید از یاد ببریم که بخشی از مخاطبان اصلی چپ، در زمره حامیان احمدی نژاد قرار دارند. اما آیا نیمی از وقت و توانی که امروز رفقایمان برای شرکت در تظاهرات و دفاع از حقوق دموکراتیک تظاهرکنندگان صرف می کنند (که باید بکنند)، به ارتباط با بدنه اصلی (یعنی طبقه کارگر) اختصاص داده شده است؟ من متوجّه نمی شوم این چگونه "چپ"ی است که به جای شرکت آگاهانه و هدفدار در تظاهرات، برای کمک به گسست معترضین از جبهه اصلاح طلبان، زیر منبر رفسنجانی در نماز جمعه می نشیند و فراموش می کند که همین جناح موسوی- رفسنجانی دست کم در مسائل کارگری، تکیه اش بر قداره بندان "خانه کارگر" است و یا با دیدن تصمیم سارکوزی و مرکل برای نفرستادن پیام تبریک به احمدی نژاد، اشک شوق می ریزد و برای کسانی از قماش آن ها هورا می کشد؟

[i] برای اطلاع از مواضع ایشان می توانید به وب سایت زیر مراجعه کنید:

<http://mmoheett.com/2009/08/>

[ii]

<http://www.terrorfreetomorrow.org/upimagestft/TFT%20Iran%20Survey%20Report%200609.pdf>

آقای منصور معدّل، پروفیسور جامعه شناسی در دانشگاه میشیگان شرقی هم نقدی بر اظهارات بلن و دورتی، مندرج در روزنامه واشنگتن پست، نوشته اند که می توانید از لینک زیر بخوانید:

[http://www.psc.isr.umich.edu/research/tmp/moaddel\\_Comment-BallenDoherty-WP\\_june2009.pdf](http://www.psc.isr.umich.edu/research/tmp/moaddel_Comment-BallenDoherty-WP_june2009.pdf)

[iii] [http://www.chathamhouse.org.uk/files/14234\\_iranelection0609.pdf](http://www.chathamhouse.org.uk/files/14234_iranelection0609.pdf)

دکتر کاوه افراسیابی نیز نقدی بر این گزارش دارند که می‌توانید از لینک زیر ملاحظه فرمایید:

<http://domaa.info/?p=6648>

[iv] <http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=559791>

[v] نگاهی بیندازید به نامه مسعود رضایی به موسوی:

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8804021327>

[vi] به عنوان یک نمونه نگاه کنید به بیانیه موسوی در سایت رسمی "قلم" به تاریخ ۲۴ تیر ۸۸ برای شرکت در نماز جمعه:

<http://www.ghalamnews.ir/news-21224.aspx>

[vii] See: <http://www.marxist.com/science-old/uncertaintyandidealism.html>

[viii] [http://whatreallyhappened.com/IMAGES/iran\\_protest\\_rally\\_lie2.jpg](http://whatreallyhappened.com/IMAGES/iran_protest_rally_lie2.jpg)

[ix] <http://rapidshare.de/files/38881032/Binder6.pdf.html>

[x] <http://blogs.reuters.com/mediafile/2009/06/19/twitter-revolution-in-iran-aided-by-old-media-tv-radio/>

[xi] <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=14148>

[xii] <http://pakalert.wordpress.com/2009/06/16/proof-israeli-effort-to-destabilize-iran-via-twitter/>

<http://www.edalat.org/sys/content/view/3367/1/>

[xiii] <http://globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=14122>

[xiv] <http://www.amazingwomenrock.com/in-the-news/italian-fashion-goes-green-in-support-of-iran.html>

[xv] <http://www.voanews.com/persian/2009-07-23-voa20.cfm>

[xvi] تحلیل‌ها و نظرات این حضرات به قدری وقیحانه است که به شخصه شرم دارم در مورد آن‌ها صحبت کنم؛ آقای میلانی، در مصاحبه خود با دارالمجانین صدای آمریکا (۱۶ مرداد ۸۸، حدود ساعت ۱۰:۳۰ به وقت تهران) قوچانی را "یکی از درخشان‌ترین روزنامه‌نگاران ایران" معرفی می‌کند؛ نمی‌دانم این را باید به پای کسالت این جناب بگذارم یا چیز دیگری. به هر حال گویا ایشان نمی‌دانند یا خود را به ندانستن می‌زند که همین "روزنامه‌نگار درخشان"، کسی است که در

شهروند امروز دستور سرکوب جریان "التقاطی" چپ دانشگاه را صادر می کرد یا هم چون یک مفتش فرهنگی برای کانون نویسندگان خط و نشان می کشید. آن دیگری، مخملباف- که به تعبیر اخوان ثالث "... هم از آخور خورد هم توبره، هم دیگ هم کاسه"- در جریانات اخیر به پارلمان اروپا می رود و خود را نماینده مردم ایران معرفی می کند. در این میان، نبوی و گنجی که دیگر جای خود دارند.

[xvii] پیشنهاد می کنم مقاله آقای محمد قراگوزلو را با عنوان "سرنوشت اصلاحات سیاسی-اقتصادی" بخوانید:

<http://alborznet.ir/Fa/ViewDetail.aspx?T=2&ID=204>

البته شاهد بودیم که پرسنل بیمارستان رسول اکرم در اواخر خرداد ماه دست به اعتصاب زدند (روزنامه خیابان، شماره ۱، ۲۹ خرداد ۸۸، ص. ۴) و یا این که کارگران ایران خودرو به نشانه اعتراض، در هر سه شیفت به مدت نیم ساعت وارد اعتصاب شدند (همان، ص. ۲) و سندیکای شرکت واحد طی بیانیه ای برخورد های حاکمیت را محکوم نمود (همان، شماره ۳، ۳۱ خرداد ۸۸، ص. ۲)؛ اما به غیر از این موارد، شاهد دخالت محسوسی از سوی طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش ایران نبودیم.

[xviii] [http://www.iran-newspaper.com/1388/4/31/Iran/4266/Page/14/Iran\\_4266\\_14.pdf](http://www.iran-newspaper.com/1388/4/31/Iran/4266/Page/14/Iran_4266_14.pdf)

[xix] <http://ketablm.blogfa.com/post-130.aspx>

[xx] برای نمونه، در صفحه ۸۹ گزارش می خوانیم: "شاید یکی از مؤثرترین نقاط اعمال فشار که ایالات متحده می تواند از آن برای تضعیف رهبری ایران استفاده نماید، نارضایتی های رو به رشد نیروی کار باشد"؛ در صفحه ۳۷ گزارش مزبور آمده است که: "جنبش کارگری ایران به طور فزاینده ای فعال است. کارگران نساجی در اصفهان، معلمین در تهران، کارگران نانوايي در کردستان و کارگران نیشکر در خوزستان، همگی در ماه های اخیر دست از کار کشیده اند. شاخص ترین حرکت کارگری، مربوط به رانندگان اتوبوس شرکت واحد بوده است. این کارگران شجاع، با رهبری منصور اسانلو، برای تشکیل نخستین سندیکای مستقل در جمهوری اسلامی، دست به مبارزه زده اند" ر.ک به:

<http://www.bipartisanpolicy.org/ht/a/GetDocumentAction/i/8448>

[xxi] <http://militantmag1.blogfa.com/post-815.aspx>